

لشکرگشی نادر به عمان

۲

ترجمه ر. نامور

تقی خان که در اثر وصول این حکم از طرف شاهنشاه متبوع خود تهییج گردیده بود در صدد برآمد کلیه زورقهای انگلیسها و هلندیها را در کمبرون مصادره نماید و بالاخره شرکتهای مزبور خود را ناگزیر دیدند که برای تکمیل جہازات ایران يك کشتی بزرگ بوی تسلیم کنند. عمال شرکت انگلیسی مبالغی خطیر بعنوان رشوه دریافت داشته و در صدد برآمدند کشتی حامل متاع فراوانی را که عازم هندوستان بود از او دریغ داشته و آنرا بوی ندهند و لذا بیگلربیگی تمام نفوذ و قدرت خود را در مورد هلندیها بکاربرد و منازعه و کشمکش سختی بین آنها پدید آمد ولی هیچگونه مدرکی در دست نیست که نشان دهد آیا بالاخره موفق شد یکی از کشتیهای آنها را تصاحب کند یا خیر.

در ژانویه ۱۷۳۸ تقی خان با تفاق لطیف خان و خان لار با ۶۰۰۰ نفر قشون از طریق دریا بسمت جلفار^۱ روان گردیدند. در ماه بعد به کمبرون^۲ خبر رسید که «چون بیگلربیگی خواسته است بالطائف الحیل امام را تحت نفوذ خویشان قرار دهد و خود را فرمانروای مسقط اعلام کند بین او و لطیف خان که خواسته است امپراطور را از قصد و نیت او آگاهی دهد نزاعی پدید آمده و چون خود بیگلربیگی سرباز و کار آزموده نیست میترسد پیشرفتی نکند...» با وجود این بیگلربیگی و دریا یکی اختلافات را بین خود رفع نموده و نامدنی بر سر صلح بودند و چون امام نتوانسته بود شخصاً بر شورشیان فایق آید لذا بار دیگر از ایران استعانت جست و قوای آن دو سردار بقوای وی ملحق گردید. در ماه مارس ۱۷۳۸ قوای متحدین نیروی بوالعرب بن حمیار را درهم شکست و شهر جهله^۳ و نیزوا^۴ را مسخر خود ساخت و سپس بطرف مسقط روان شد و بدون هیچ اشکالی آنرا بتصرف در آورد. ولی قوای ایران نتوانستند بنادر شرقی و غربی را

که اولی موسوم به جلالی و دومی موسوم به مرانی^۱ بود تصرف کنند در صورتیکه پنج هفته متوالی این دو بندر را محاصره کرده بودند.

پس از تصرف مسقط طولی نکشید که بین تقیخان و امام سیف نزاعی در پیوست و بالنتیجه امام باجه ازات خود بطرف برقه^۲ روان گردید و از آنجا بارقیب خود بوالعرب بن حمیدارباب مذاکره را مفتوح ساخت. بوالعرب نه تنها حاضر شد از کلیه دعاوی خود در مورد امامت صرف نظر کند بلکه تعهد نمود امام سیف را در محاربه بر علیه ایرانیان مساعدت نماید.

چون تقی خان نتوانست قلاع مسقط را متصرف گردد باینجهت در ۲۵ ماه مه ۱۷۳۸ قشون خویش را از محاصره باز خواند و بطرف برقه روان گردید ولی در آنجا نیز بانهایت موفقیت در مقابل حملات وی مقاومت بعمل آمد. در اینجا هم مجدداً بین تقیخان و لطیف خان مشاجره ای در پیوست و نفاقی پدید آمد و در نتیجه آن تقیخان امیر البحر ناکام و بدبخت را مسموم ساخت. ظاهر آن بعد از مسموم ساختن لطیف خان کار بر تقی خان سخت دشوار گردید و مجبور شد بطرف جلفار عقب نشینی کند. گویا با همه اینها موفق شد عده ای از قشون خود را مامور محاصره سحار^۳ نماید ولی در خلال همین احوال ساخلو قشون ایران در بحله سخت گرفتار آمد و مورد محاصره ای شدید واقع شد و پس از دادن تلفات سنگین مجبور بتسلیم گردید. پس از آن واقعه آن قسمت از قشون ایران نیز که سحار را محاصره نموده بود مجبور شد از تصرف آن صرف نظر کرده بطرف جلفار عقب نشینی نماید.

در همان موقع که قشون بری ایران در عمان دچار این سختیها شده بود در میان نیروی دریائی ایران نیز بواسطه نرسیدن حقوق و کافی نبودن آذوقه مناقشات و نفاق هائی پدید گردید. بالنتیجه عده کثیری از افراد بحری از قشون خارج گردیدند و عده ای که بر جای مانده بودند آنقدر توانائی و نیرو نداشتند که بتوانند برای ایران بجنگند. نتیجه قطعی و طبیعی این اوضاع آن بود که اعراب هوالا و اهالی عمان یکبار دیگر زمام مهم خلیج را بدست گرفتند و یکبار دیگر راهزنی بحری و قاچاق رواج یافت. تامدتی

لازم بود آذوقه و مهمات برای ساختن قشون ایران در جلغار توسط کشتیهای انگلیسی از خلیج فرستاده شود. در اوت ۱۷۳۸ زورق شرکت هندوستان شرقی موسوم به «گل سرخ» بدست اعراب افتاد و اعراب ناخدا ورؤساء را تهدید نموده و اظهار داشتند اگر از آن ببعد آذوقه برای ایرانیان حمل کنند جان همه آنها در معرض خطر خواهد افتاد. در خلال همان اوقات اعراب بسوی جزیره قشم روان شده دست بیغما و تطاول گشوده و تمام ایرانیان را معدوم و مقتول ساختند. در کمبرون نیز از بحرین اخبار نامطلوبی و اصل میشد حاکی از اینکه اعراب قصریرا که ایرانیان در آن ساکن بودند محاصره کرده اند. چندی بعد در خلال همان سال حسب المعمول خلاف و نفاقی بین اعراب پدید آمد و بالتیجه ضعف بر قوای آنها طاری گردید و در ژانویه ۱۷۳۹ جهازات ایران اعراب را شکست دادند و امیر البحر اعراب مقتول شد.

در مارس ۱۷۳۹ تقیخان باقوا و مهمات کافی و وافی بسوی کمبرون روانه شد که بر علیه اعراب وارد جنگ شود و «دستور داشت مسقط را با خاک یکسان سازد.» در عمان ادامه هر گونه عملیات جنگی ممکن نشد زیرا قبل از این که تقیخان شخصاً حرکت کند از کمبرون احضار گردید که شورش را که در کوه کیلویه پدید آمده بود بخواباند و بعدها که فتنه مزبور خوابید و رفع غائله شد نادر او را مأمور کرد باقوای بری و بحری بسوی سندر روانه شود.

نتایج و خیمی که ازین قشون کشی حاصل شد باعث گردید که نادر شاه تقیخان را به نادرآباد احضار نماید تا اعمال و اخلاق او را مورد بازخواست قرار دهد.

در دو سال بعد از آن در سواحل عربستان کاری از پیش نرفت جز اینکه جلغار موقتاً بدست ایرانیها افتاد. در سال ۱۷۴۰ شورش در بحریه ایران بوقوع پیوست و بالتیجه کارکنان هر یک از جهازات کشتیها را قبضه کرده بعضی بسواحل عربستان و برخی بجزیره قیس که در دست اعراب هوالا بود رفتند. ایرانیان نتوانستند اعراب یاغی را مطیع خود سازند تا سال ۱۷۴۲ که توسط شرکت هندوستان شرقی چند کشتی بزرگ از سورات وارد کردند. از طرف دیگر بشورشیدان تلفات سنگینی وارد آمد و کشتی آنها را طوفان نابود ساخت.

سیل حوادث در عمان یکبار دیگر طبق مصالح ایرانیان بحرین افتاد. سیف بن سلطان در اثر سوء رفتار خود عده کثیری از تابعین خویش را از خود رنجانید و مخالفین وی در سال ۱۷۴۲ علناً بر علیه او شوریدند. در شانزدهم ماه مزبور نیروی شورشیان بدرجه ای رسید که توانستند او را از مقام خود خلع سازند و سلطان بن مرشد پسر عموی او را بجایش بگزینند. سیف مانند سابق در صدد استعانت از ایرانیان برآمد و تقیخان جواب مساعدی باو داد.

اعراب هوالا که تسلیم ایرانیان نشده بودند بطرفداری سلطان بن مرشد برخاستند ولی قشون ساخلو جلفا را بمیدان جنگ روانه شد و در قصب اعراب را درهم شکست و شیخ را مقتول نموده یا نصد نفر اسیر گرفت. در ژوئن همانسال مجدداً ساخلو جلفا را تقویت شد و نواقص آن رفع گردید ولی اوضاع بر همین منوال بود تا در نوامبر آنسال کلب علیخان برادرزن نادر شاه بسمت «فرماندهی کل کر مسیرات» منصوب گردید و بسمت سواحل عربستان روانه شد. سه هفته بعد تقیخان متعاقب وی روانه گردید. در این موقع چهار کشتی تازه از سورت رسیده و جهازات ایران استحکامی پیدا کرد. بعداً نیز سیف دو کشتی دیگر بمتحدین خود واگذار نمود و بدین ترتیب بحریه ایران بیش از پیش تقویت شد. بعدها هم يك کشتی را با جبار از فرانسویان خریدند و بحریه خود افزودند.

در جلفا بین بیگلریگی و امام اتفاق ملاقات دصت داد و در آنجا قراردادی بین این دو نفر منعقد شد و بیگلریگی تعهد نمود امامت را به سیف واگذار کند مشروط بر اینکه تابعیت ایران را قبول نماید و سپس متفقین بسوی سلطان بن مرشد و همراهان وی روان شدند.

هنگامیکه کلب علیخان با قسمتی از قشون ایران سحار را محاصره کرده بود تقیخان و سیف بن سلطان از راه دریا بسوی مسقط که در دست طرفداران امام بود روان شدند. پس از فرود آمدن بساحل تقیخان مشاهده نمود باینکه کسان او میتوانند آزادانه بشهر اندر شوند ولی در قلعه جلالی و مرانی بروی آنها بسته است و این موضوع خشم او را برانگیخت. تقیخان شخصی بود عاقبت اندیش و عاقل و ظاهراً منتظر بود چنین رفتاری از سیف بن سلطان ببیند. چون حرص امام را بشراب میدانست يك مشك شراب شیراز

با خود آورد. هنگامی که سیف جشنی منعقد ساخته و از تقیخان و جمعی سرداران اودعوت نموده بود که در جشن مزبور حضور یابد، بیگلربیگی مشك شراب را بوی اهداء كرد و در نتیجه سیف و تمام سردارانش كاملا مست شدند. هنگامیکه سیف و همراهانش مت و از خود بیخود در آنجا افتاده بودند تقیخان توانست بدون خونریزی قلعه را تسخیر کند. برای اینکه بیگلربیگی بتواند خود را مالك تمام مسقط بداند لازم بود قلعه دیگر را نیز تسخیر سازد. باین جهت مهر سیف را بدست آورد و بنام او مراسله ای بفرمانده قلعه جلای نگاشته و دستور داد قشون ایران را بداخله قلعه راه دهد. فرمانده عرب طبعاً باعتقاد اینکه امام خودش آن حکم را نوشته و مهر کرده است درب قلعه را بروی تقیخان باز کرد. چون سیف بن سلطان بهوش آمد با کمال عجز و ناتوانی مشاهده نمود که ایرانیان مالك مسقط شده و آنرا مسخر کرده اند.

چون مساعی او برای اخراج ایرانیان از قلاع مزبور بیحاصل بود تصمیم گرفت صبر پیشه کند تا قوای سلطان بن مرشد بکلی درهم شکنند.

در تمام این مواقع محاصره سحرار پیشرفت داشت حکمران آن موسوم به احمد بن سعید مردانه در مقابل مهاجمین مقاومت نمود. مشارالیه چنانکه بعداً مشاهده خواهد شد سرسلله خاندان بوسعید بشمار میرود.

تقیخان و سیف بن سلطان متفقاً بطرف قوای سلطان بن مرشد پیش رفتند. و او نیز در همین وقت بكمك سحرار و مدافعین آن پیش میرفت. از ظواهر امر چنین برمیآید که سلطان بن مرشد توانست از قلب محاصره کنندگان گذشته و خود را با احمد بن سعید برساند. طولی نکشید که امام مزبور در خلال محاصره قلعه مقتول شد و میگویند مرگ سلطان بن مرشد تأثیر عمیقی در سیف بن سلطان نمود - چنانکه از رفتار گذشته که باعث بدبختی وطن وی شده بود حالت ندامت و افسوسی فوق العاده بوی دست داد، از معاهدین ایرانی دست کشید. و برستاق رفته و چندی بعد در همانجا وفات یافت.

با وجود مرگ سلطان بن مرشد احمد بن سعید بمقاومت دلیرانه خود ادامه داد. در ماه مارس حادثه بسیار ناگواری برای قشون ایران رخ داد و روزنه امیدی برای

محاصره شدگان باز نمود. دوهزار نفر قشون ایران که در یکی از مهاجمات خود غنایم زیادی بدست آورده بودند شبانگاه در دره‌ای فرود آمدند. کارده منظمی برای دیدبانی تعیین نگردید. وعده‌ای از اعراب توانستند بر آنها فرود آمده شیبخون بزنند تنها معدودی از آنها در حالیکه مجروح بودند توانستند جانی از مرگ بدر برده و کلب علی خان را از آنچه گذشته آگاهی دهند.

چندی بعد بکمبرون اطلاع رسید که بعضی حوادث نأسف‌انگیزتر بوقوع پیوسته ولی بعدها این اخبار و اطلاعات نقض شد.

در ماه ژوئیه احمد مشاهده نمود که آذوقه‌اش قریب بانمام است و چون امید کمک و مساعدتی نداشت در صدد برآمد تحت بعضی شرایط که منافای حیثیت و آبروی او نباشد بدشمن قوی پنجه تسلیم شود. بدین طریق سحرار بدست ایرانیان اقتاد ولی مدت مقاومت آن هفت یا هشت ماه بطول انجامیده و باعث اتلاف سه هزار نفر از قشون ایران شد. احمد بن سعید همانگونه که در جنگجویی لیاقت خویش را ظاهر ساخته بود در سیاست نیز لیاقت و مهارت خود را بمنصه ظهور رسانید و بطوری خود را طرف توجه تقی خان قرار داد که نه تنها بحکومت سحرار منصوب شد بلکه حکومت بر که نیز بوی تفویض گردید.

در کتاب یادداشتهای کمبرون چنین نوشته شده که بجای مقتولین جنگ در سحرار و جاهای دیگر ۳۶۰۰ نفر قشون تازه نفس بدان صوب اعزام گردید در این یادداشتهای مورخه اول ژوئیه تا اول اوت چنین نوشته شده است که « شاهنشاه بقشون خود فرمان داده است پس از تصرف سواحل دریا روی بداخله کشور آورده و تمام مملکت را بحیطه تصرف خویش در آورند ولی در عین اقدام بچنین امری متوجه نیست که این کار باعث ویرانی مملکت خودش می شود. در این نواحی جز بختی، ظلم، وستم هیچ چیز دیگر رواج ندارد...» در خلال همین احوال بالاخره بین ایران و ترکیه جنگ در پیوسته بود. با وجود این ناصر از نقشه خود در عمان انصراف حاصل نمود و هیچ اقدامی برای تقلیل قوای خویش در عربستان و تقویت قشون در بین النهرین بعمل نیاورد جز اینکه عدّه کمی از جهازات خود را در اوت ۱۷۴۳ از سحرار احضار نمود.

مدتی بود که در عمان بین تقی خان و کلب علی خان اختلافاتی پدید آمده بود و هر یک را پرتی بر علیه دیگری بنادر شاه می فرستادند. نتیجه این شد که نادر بموجب فرماتی کلب علی خان را احضار و محمد حسین خان را بجای وی سرداری منصوب کرد ولی گویا بعد از آن طولی نکشید که شاه بیگلربیگی را نیز اسیر بازگشت داد.

سردار جدید در ماه اکتبر بگم برون رسید و فوراً از راه جلفا بسوی سحار روانه شد. در اوائل ماه دسامبر تقی خان و چند روز بعد از او کلب علی خان بگم برون رسیدند. یکماه بعد بیگلربیگی سر به طغیان برافراشت و از سواحل بسوی شیراز روانه شد. قبل از عزیمت فرمان داد کلب علی خان را بدار بیاویزند و جسد او را در چاهی انداخت بجرم آنکه سردار مزبور از انفاق باوی در این شورش ابا کرده بود.

ظاهراً موفقیت نهائی تقی خان در قبضه کردن مسقط بقیمت جان وی تمام شد. زیرا پس از تسخیر آن تصور کرد با نفوذی که در فارس دارد و با بخریه ای که تحت اختیار اوست میتواند در مقابل نادر مقاومت کند. این خیال خام جز خطا و اشتباه چیز دیگری نبود. شرح طغیان و شورش تقی خان از موضوع این مقاله خارج است. تنها چیزی که در این زمینه مورد توجه تواند بود اینست که این واقعه نادر را تا مدتی از خیال تسخیر عمان منصرف ساخت و بعدها نیز هنگامی که غائله رفع شد و آتش فتنه فرو نشست، نادر بطوری سرگرم جنگ با ترکها بود که نتوانست قسمتی از قوای خود را برای مهم دیگری تخصیص دهد. در نتیجه ساخلو قشون ایران با اینکه منحل نگردید تقویت نیز نشد.

احمد بن سعید که مردی صاحب فکر و وقت شناس بود تا توانست از این حوادث و اوضاع استفاده کرد:

یکی از شرایط احمد با تقی خان این بود که احمد میبایست هر ساله خراج مرثبی باولیاء امور ایرانی در مسقط بپردازد. پس از مراجعت تقیخان احمد از پرداخت خراج مزبور در وقت معین امتناع کرد و بهانه وی این بود که وسیله ارسال پول به مسقط در دست نیست. نتیجه این شد که فرمانده قشون ایران در مسقط ذخیره خود را مصرف نمود و چون پولی برایش باقی نماند نتوانست جیره و مواجب افراد

را برساند وعده زیادی از آنها از قشون خارج گردیدند. دومین اقدام احمد عبارت بود از دعوت فرمانده ایرانی به برکه بعنوان اینکه میخواهد راجع پیرداخت خراج باوی قراری بگذارد. فرمانده ایرانی با معدودی از همراهان به برکه رفت و احمد همه را امر بتوقیف داد. سپس بطرف مسقط روانه شد و ساخلو قشون ایران را دعوت به تسلیم نمود و متعهد شد که اگر برضا و رغبت سر تسلیم فرود آورند پول بآنها اعطا خواهد کرد و در غیر اینصورت جزاء آنها حبس است. ایرانیها که از وجود فرمانده محروم و بدون آذوقه و پول بودند و امید نداشتند از ایران کمک بآنها برسد غالباً سر اطاعت و تسلیم فرود آوردند. گویند احمد عدای از آن ها را اعدام نمود و بقیه را اجازه داد به کشور خود برگردند. بدین طریق احمد صاحب اختیار و مالک سواحل از سحر تا مسقط گردید. طولی نکشید که تمام عمان را باستثناء جلفار که ایرانیها تا چند سال بعد در دست نگاهداشتند بحیطه تصرف خویش درآورد.

احمد که کشور خود را از دستبرد اجانب رهائی بخشیده بود خواستار پاداشی شد. قاضی القمات عمان را اجضار و با کمال سهولت او را وادار به انتخاب خود بسمت امامت نمود. گویند انتخاب وی بدین سمت در قسمت آخر سال ۱۷۴۴ صورت گرفت. این قشون کسی ها بعمان برای ایران فوق العاده گران تمام شد. در جریان جنگ عده کثیری از افراد قشون مقتول گردید ولی عده بیشتری در اثر کرسنگی و مرمض تلف شدند. احتمال میرود که عده تلفات ایران بالغ بر بیست هزار نفر بوده است. این ضیاع عظیم برای ایران فایده ای دربر نداشت و برای عمان نیز منجر بخرسارات هنگفت و تلفات بسیار گردید ولی بالاخره خاندان فاسد و منحط یعربه منقرض و سلسله ابوسعید که هنوز زمام امامت آنجا را در دست دارد بروی کار آمد.

علت شکست نادر در عمان این بود که شخصی چون تقیخان را بسمت فرماندهی برگزیده و زمام امور را بدست وی داد و این مردم در اداره امور کمال فساد و در قشون کثی و سپاهیکیری کمال بی لیاقتی را از خود نشان داد. اگر نادر عمه بجای او سردار کار آزموده و لایقی را از قبیل تهما سب خان جلایر را انتخاب کرده بود بدون تردید عمان خیلی زود مسخر ایران میشد و تا این اندازه تلفات هم بایران وارد نمیشد.